

**به تبر دست نزن**

## «آواز گنجشک‌ها» و سرتابای جشنواره ۲۶

**امیر پوریا**
**amirpouria@gmail.com**
یادداشت‌های پایانی عموماً کارکرد «جمع‌بندی» و «نتیجه‌گیری» می‌یابند و ما هم که در این ستون این ویژه‌نامه، روزهای جشنواره بیست و ششم فجر را با هم گذرانیدیم، ناگزیر به این پایان‌بندی هستیم. برای برگزیدن مسیری که بیشترین میزان خصلت «میانبر» را داشته باشد، در این فکرم که فیلم «آواز گنجشک‌ها» ساخته مجید مجیدی را به منزله مظهری از هست و نیست این جشنواره و نگاه رسمی حاکم بر آن و نگاه ظاهراً تحلیلی و فیلم‌شناسانه منتقدان و سینماورهای جشنواره در نظر بگیرم و ویژگی‌های تعمیم‌پذیر معادلات میان این فیلم و آن نگاه‌ها را بازیابی کنم.

در برخورد سوپر ستایش آمیزی که با این فیلم صورت گرفته، به ۱۱ کاندیداتوری و - احتمالاً دیشب که مراسم اختتامیه برپا شده، به- انبوهی سیبمغ انجامیده و تحسین منتقدان فراوانی (از ستایشگران پیشاپیش مجیدی مثل جواد طوسی و رضا درستکار تاحی دوستمان نما حسنی نسب و امیر قادری) را برانگیخته است، عملاً می‌توان همه جلوه‌های شناخت سینما و ساختار و ابزار و بیان و ماهیت و حد و سطح آن در این جشنواره را به روشنی دید. وقتی فیلم کاندیدای جایزه‌بخش سینمای ملی می‌شود، در می‌یابیم که تلفیق موجود از تصویر هویت ملی در سینمای ما هنوز به نماهای درشت و گل‌درشتی از دکمه پیراهن در پارچه چیت گل‌گلی و پولک‌های وسط‌لحافی به رنگ شب و لهجه‌های محلی و دیوار کاهگلی محدود می‌شود؛ آنگاه می‌توانیم کلیت نگاه رسمی را بهتر بشناسیم که چرا پیش از جشنواره هم می‌شد حدس زدن مثلاً «آتش سبز» و «هامون دریا» را در فهرست نامزدهای این بخش می‌گنجاند.

وقتی «بازی» بی‌عمق و بی‌سراجنام فیلم با پدیده اجتماعی بسیار هولناک و بسیار نمونه‌یی «موتور» و پیک موتوری، چنان سردستی و فاقد ریشه‌یابی است و سوار شدن آدم‌های مختلف روی ترک موتور کریم (رضا ناجی) را به رنگ تفریح برای تماشاگر بدل می‌کند و بعد بازم هم بابت نگاه ترحم‌انگیز دمدلی‌ه که به فقر و بیکاری دارد، نشانه تعهد و نگاه اجتماعی فیلساز تلقی می‌شود، درمی‌یابیم که چرا مثلاً وجوه اجتماعی زنده‌تر و اصیل‌تر و دور از این کلیشه‌های فقرنمایی و غیره در «تنها دیوار زندگی می‌کنیم» اصلاً وارد بخش مسابقه نشده و احتمالاً همه خصوصیات «ادویه زنگی» و «آتشکار» در ده همان بدترین سکانس «دزد دوچرخه» که پسر آنتونیو ریچی به اسبابگئی خوردن یک بچه مرفه در رستوران نگاه می‌کند و آب دهان قورت می‌دهد، متوقف مانده است، درمی‌یابیم که چرا هنوز در این سینما پرداختن به طبقه محروم اولین و آخرین درکم موجود نسبت به جامعه‌نگری است؛ نه طبقه متوسط.

وقتی موسیقی «استاد» حسین علیزاده در اینجا، در صحنه بستن آنتن روی موتور، در صحنه پوشیدن پیراهن در خانه مردی که اسباب‌کنشی دارد و چندین و چند صحنه دیگر، دقیقاً و صرفاً به قصد فریهم کردن بیننده به اینکه «احساساتی شو! این خیلی لحظه انسانی تازآوری است!» ساخته شده و در صحنه پیاده کردن گلدان‌ها توسط بچه‌ها، به ضرب و حسن جازی در موسیقی برنامه کودک تلویزیون نزدیک می‌شود و باز هم کاندیدای سیبمغ - یا من که دارم این یادداشت را صبح دوشنبه می‌نویسم، از کجا بدانم؟ شاید هم برنده سیبمغ - می‌شود، و وقتی کسی حواس‌اش نیست که همین استاد علیزاده با این همه توصیف و تمجید مو به موی حس در صحنه در این فیلم، با موسیقی خفیف و موجز و سازهای کم‌تعداد و «فضاسازی» حسی عالی در «تنها دیوار زندگی می‌کنیم» چه سینماشناس بزرگی است، درمی‌یابیم که این همه بلا که موسیقی فیلم‌های این جشنواره به سرشان می‌آورد، مطلقاً عجیب نیست و حاصل مستقیم همین سلیقه و تلقی است.

وقتی تاکید آشکار فیلم بر مایه «عقوبت و پاداش» که محور اصلی معادلات «بید مجنون» هم بود، در اینجا نادیده گرفته می‌شود و گاهی باز می‌شنویم که دادن شربت به کریم بابت سلد معبر در جلوی در منزل شخصی یک خانواده، یا مکش در مورد دادن آن پانصدتومانی به دخترک، یا ریختن نصف گوجه‌سبزه‌ها فقط بابت اینکه از دوهزارتومان پرداختنش‌اش، نصف پول حق و حلال بوده و نصف دیگر حق‌اش نبوده، عملاً دارد نوعی هجویم می‌سازد(!)، درمی‌یابیم که حتی شناخت اولیه عنصر بسیار اساسی «لحن» فیلم، و تموز و اینجا وجود ندارد و انگار کسی از موسیقی و حرکت‌های آرام دوربین و عریض در هر موقعیت، متوجه نمی‌شود که همه این صحنه‌های متوالی پاداش و کیفر را مجیدی بسیار جدی و بدون سروسزنی قصد مطایبه، اجرا کرده و با نمونه افراطی‌تر و «دودو تا چهار تا»یی تری از «بید مجنون» مواجهیم. وقتی کسی نمی‌بیند که کنش اصلی



این جهان ارائه کرده بود و بعد خودش هم متوجه ناکارآمدی این نوع نگاه به ساخت خنداوند شد و در مصاحبه‌ها انکارش کرد، وقتی کسی نمی‌گوید که پرداخت خیال‌انگیز دو صحنه بسیار درخشان فرار شترمغ و فرو رفتن کریم در هیبت شترمغ در اوایل فیلم، هیچ ربط و سختی با بقیه فیلم و واقع‌گرایی و ظاهرنگری و مناسبات علت و معلولی دم‌دستی و خارج از هرگونه شیطنت‌ساختاری و اتکا به تخیل و غیره ندارد، و وقتی فیلمی با این حد و مسطح در این جایگاه قرار می‌گیرد، درمی‌یابیم که چرا ما با این همه انتظار و توقع سینمایی و زیبایی‌شناختی از سلیقه‌یی که در جشنواره فجر تصمیم می‌گیرد و ستایش می‌کند، به کلی و به‌واقع ول‌معطلیم.

این آینه سینمای ماست. این نشانگر وضع و حال فیلمسازی و سرمایه‌گذاری و پرپهاور و نگاه و میزان شناخت ما نسبت به تازه‌ها و کهنه‌هاست. این جامعه فرهنگی است که حضور فیلم در مسابقه برلین برایش در اشاره به کاستی‌ها و رنج‌وری‌های تفکر و ساختار و جهانی‌بینی فیلم، تردید ایجاد می‌کند و جماعتی که هیچ‌کدام نمی‌دانند همین برلین سیاست‌زده و متوقف در دوران پارینه‌سنگی نورفالیسم، پارسال به چه فیلم سطحی سوزناک اتفاقاً مجیدی‌واری به اسم «عروسی توپا» از چین جایزه اصلی را داد، نگران می‌شوند که مادام ما داریم اشتباه می‌کنیم که فکر می‌کنیم فیلم در طرح اخلاقیات، سطحی‌تاری نیست. این سینمایی است که میان صراحت‌بسندی عوام و خواص‌اش، فاصله‌یی به کوتاهی عدم تشخیص عدم ظرافت «همیشه پای یک زن درمیان است» و «آواز گنجشک‌ها» هست. این جایی است که آدم‌ها تصمیم‌شان را اغلب پیش از تماشای فیلم‌ها گرفته‌اند و پس از معادله معقولی که در آن سال با قیاس ناگزیر مضامین «معنوی» فیلم «خیلی دور، خیلی نزدیک» و حرف‌های «ایدئولوژیک» فیلم «بید مجنون» به نفع میرکزی‌یی تمام‌شد، امسال از پیش می‌خواستند جاها را عوض کنند. این وضعیت است که در آن، تداوم اخلاق زدگی مجیدی طبعاً مقبول‌تر می‌افتد تا تداوم تجربه‌گرایی فارغ از ایدئولوژی در نگرش و رفتار سینمایی میرکزی‌یی. این بازتاب نمونه‌یی اوضاع فرهنگی امروز ماست.

## بی‌خوابی

۱- در باقی مانده فیلم‌ها هم چیز فوق‌العاده‌یی پیدا نکردیم. شب (صدرعاملی) و فرزند خاک (آنگر) البته فیلم‌های بدی نیستند؛ شب با تمرکز بر یک موقعیت دراماتیک مشخص و با استفاده از سه بازیگری که کارشان را بلدند تا انتها پیش می‌رود و دیدنی است. مشکل ریتم دارد که البته مشکل بیشتر فیلم‌های ماست. پایان‌بندی فیلم هم حرف‌زنی، به نظر می‌رسد بهترین فیلم این می‌تواند خیلی زودتر از اینکه هست آغاز شود. فرزند خاک هم ایده و اجرای موفق نیست دارد و می‌تواند تنها فیلم قابل‌اعتنای سینمای جنگ در جشنواره امسال محسوب شود. بقیه فیلم‌ها هم چیزهای عجیب و غریبی بودند که بهتر است فعلاً درباره‌شان حرف‌زنی، به نظر می‌رسد بهترین فیلم این دوره، همان «تنها دو بار زندگی می‌کنیم» باشد که فیلم غیرمنتظره و متمایزی است. آواز گنجشک‌ها هم فیلم‌بدی است، حتی اگر امیر قادری سه بار دیگر این ستونش را در ستایش از فیلم پر کند.

۲- این‌هم از جشنواره بیست و ششم. تمام‌شد. جشنواره کسل‌کننده و خمیازه‌آوری بود و لابد اگر بگوییم بدترین دوره جشنواره فجر را گذرانده‌ایم، می‌گوییم هر سال همین است. البته در دوره‌ای که جشنواره همه گفته‌اند که امسال بدترین دوره بوده و انگار مهم نیست که هر سال به چنین نتیجه‌یی برسیم! انگار مهم نیست که جشنواره فجر هر سال درجا بزند یا پسر بود. هیچ سبک‌نگران نمی‌شود که تکرار هر ساله این حرف شاید به این معنا باشد که به گذراندن یک جشنواره سر به زیر عادت کرده‌ایم و حوصله و رمق نیاوریم نداریم و جشنواره را کارمندی بزرگاری نمی‌کنیم تا تمام‌شود و برود پی کارش.

۳- مهم‌ترین حاشیه جنجالی دوره قبل جشنواره، اعتراض‌های پرآب و تاب به

### پانصد کلمه جشنواره

جشنواره به آخر رسیده است. در هفتمین روزها قرار بود در این ستون یادداشت‌هایی درباره جشنواره فجر بنویسم و چون روزی نوشتن مطالب روزانه تجربه کافی نداشتم با ترس از خرابکاری از «محمد- دوست نویسنده‌ام- خواستم برای نوشتن مطالب به من راه‌حلی یاد بدهد، محمد گفت: «هرچی‌ز که به نظر می‌جالب اومد بنویس رو کاغذ و شب به نگاهی بهش بسنداز»، درس ساده و بیخودی بود! اما این کار را کردم و حالا که نوبت آخرین یادداشت این ستون است، چندان‌تای از آن مطالب را که هیچ وقت پانصد کلمه نشدند- برایتان می‌نویسم.

هفت سال پیش است و من درست نزدیک پنجاه فروش بلیت سینما فلسطین ایستادم! در حالی که نزدیک است زیر فشار جمعیت له شوم. نوبت خرید من است و دو تا بلیت می‌خواهم. بلیت فروش می‌گوید هر کس قند یک بلیت. مجبورم به فکر تهیه‌ی یک این‌ها به اطلاع همراهم برسانم. دستم را از لابه‌لای جمعیت بیرون می‌برم که بگویم، بیاید. جمعیت شکاری می‌دهند و دست بیرون‌رفته‌ام بیاز می‌شود و فندک یادگاری‌یی که نمی‌افتد چرا در مَشتم است، از دستم می‌افتد. با لابه‌لاخره با یک بلیت در دست از صف خارج می‌شوم، هرچه نگاه می‌کنم می‌فایده است، فندک گم شده.

داخل سالن سینما منتظر شروع نمایش فیلم «همیشه پای یک زن در میان است» نشسته‌ام، اتفاقاً زنی هم در صندلی کناری سیاه می‌فروشد، می‌خرم، فکر کنم پنج برابر قیمت.

دانشجو هستم و بی‌پول. داخل سینما مواد خوراکی بلیت‌فروش در صندلی کنار

## ادامه از صفحه ۱۳

البته نه اینکه همه چیز رایباد گفت، مثل ابهام ارزشمندی که در شخصیت علی هست، اما فرقی زیادی است بین ابهام در روایت تا گنگی روایت؛ اینکه شخصیتی مثل مینا که آنگونه‌ها ما معرفی شده، حاضر می‌شود به‌ش‌اش را مسقط کند برای او مساله مهمی است، یا حتی طلاق گرفتن. (اِنگونه نشان دادن شخصیت، چیزهایی که شاید از روی دست فیلسازهای آن طریف مزول‌نوشته می‌شود، ولی فراموش می‌شود که آنجا شخصیت، شخصیت دیگری است، آنجا جدا شدن برایشان اصلاً مساله نیست که نیاز به حرف‌های آنچنانی درباره‌اش داشته باشند یا حتی راجع به آن فیلم بپرسند و آن را محور روایت قرار دهند.)

روایت مهمی در فیلم جریان دارد، که دائم با کات‌های به موقع ما از یک روایت، به دیگری می‌رویم تا شروع دوباره رابطه‌ی را ببینیم. اتفاقی که به هر حال

روایت اول در ارتباط است؛ چه شخصیت‌هایید و چه نوع رابطه‌اش: خواهرزن (آرز) بعد از مدت‌ها، بی‌خیر از آلمان به ایران می‌گردد و در خانه آنها است می‌شود، دوست مشترک مرتضی و مینا یعنی علی، کسی است که سال‌ها پیش

## سینمای ایران

## داور یک جشنواره چه جور آدمی است

**حسین معززنی‌یا**



نحوه داوری و نتایج نهایی بود که شدت و لحن این اعتراض‌ها در تمامی ادارار تا انتها پیش می‌سابقه به حساب می‌آمد. در پی ایسن اعتراض‌ها، عده‌یی شروع کردند به توضیح دادن اینکه داوری عادلانه‌قولیه نیست و می‌تواند اعتراض باشد، چون

این فقط رای و نظر همین پنج نفر یا هفت نفری است که داور جشنواره شده‌اند و اگر گروه دیگری را بیاورید، می‌تواند نظرات کاملاً متفاوتی داشته باشند و به پنج یا هفت «آدم» دیگر، چون «آدم»‌های دیگری هستند، عقاید دیگری دارند و بنابراین نیازی به این همه تیل و قان نیست. این استدلال آفتدر تکرار شد که حرف مطلق و معقولی فرض شد و مذاقه خاتمه یافت و دیگری کسی به اعتراض‌هایش ادامه نداد. با عرض شردنگی بنده فکر می‌کنم این‌هم یکی دیگر از همان حرف‌های نامربوط و غیرمقولی است که آفتدر تکرار می‌کنیم تا پرت و بی‌ربطی است و موجه است. این شکی نیست که نظر داوران یک جشنواره فقط نظر داوران یک جشنواره است و قرار نیست حجت باشد و همچنین شکی نیست که آن همه قیل و قال که پارسل به راه افتاد غیرمنطقی است و قرار نیست که هر کس در

جشنواره فیلم دارد، فریاد بکشد که چرا به من جایزه نمی‌دهید. اما از سوری دیگری اصلاً نمی‌شود پذیرفت که داوری در یک

جشنواره متکی به نظر همان چند نفری است که داوری می‌کنیم تا تمام‌شود و برود پی نظرات کاملاً متفاوتی داشته باشند؛ داور یک جشنواره کسی است که سینما می‌فهد و معیارهای تشخیص یک اثر ممتاز را بلد

## یادداشت‌های پرانکده

### شهرام مگرکی

می‌کنم که با شروع فیلم خوردن این همه چیپس و پنک چقدر سروصدا تولید می‌کند و مطمئناً امکان ندارد موفق شوم جابم را تغییر دهم. در همین احوال تلفن همراهم صدایی می‌کند، دوستی دارم که برای کسب استعدادهای جوان جشنواره برلین فیلمی ساخته و قرار شده در طول جشنواره برلین، به واسطه همان فیلم میهمان آنها باشد، از آنجا اس‌ام اس زده کسسه اسکورسبیزی و گرهه

### رولینگ استونز

روینگ استونز، و همین الان تری سالن اصلی جشنواره جلوی چشمانم. «

می‌خواهم جوابی بدهم در این مایه‌ها که «بالاخره استادو زنده دیدی. . . . (با (برو یا) این جشنواره همون‌زمان» ولی هنوز «پس‌لای» رانزده‌ام که سالن تارک می‌شود و بسته چیپس با صدایی که لابه‌لاهی می‌شود. تشویق‌های مردم گم شده، باز می‌شود. زن کنار دستمی‌ام آن را به طرفم می‌گیرد و تعارف می‌کند، من هم چند تاییی برمی‌دارم.

چند سال پیش است و من برای تماشای فیلم «سگ کشی» به سینما مرکزی رفته‌ام، شلوغ است و بالاخره بلیت را از آقایی که داده‌ود، دوازده بلیت را به صورت بازار سیاه می‌فروشد، می‌خرم، فکر کنم پنج برابر قیمت.

دانشجو هستم و بی‌پول. داخل سینما اتفاقاً آقای بلیت‌فروش در صندلی کنار

**ویژه‌نامه بیست و ششمین جشنواره فیلم فجر**

## رازها و دروغ‌ها

**اعلام نامزدها و برنده‌ها و خسته نباشید به روابط عمومی و هیات داوران**

### ته جشنواره

**امیر قادری**



۱- و آنگاه قدرت فیلم Z نیروی غریب سینمای چیپ. «احضارشادگان» آرش معیریان، همان چیزی بود که سال‌ها منظرش بودیم. یک فیلم «بد» به معنای واقعی کلمه. و جای جی هویرمن خالی بود که بیاید و ببیند این فیلم «بد»، چه اثرژی از حاضران در سینمای مطبوعات در آخرین سکانس نمایش فیلم در روز ۲۱ بهمن آزاد کرد. یک کمدهی وحشت ناب. تک‌تک لحظات فیلم، با چنان اعتقادی به مدیوم سینما و دانش‌سازنده‌اش به زیر و بم این مدیوم ساخته شده که حیرت‌انگیز است. تماشای آن را موقع اکران از دست ندهید. در این شب رویایی، روح «ادود» در سینما صحرأ حاضر شده بود. خسرونت و وحشت و ایده‌های ماورایی به نحو جذابی پیش‌باftاده «احضارشادگان»، برای به وجد آوردن هر بیننده خسته از فیلم‌های ثقیل و پریش و سفت و محکم جشنواره امسال، از کافی‌هم کافی‌تر بود. باید می‌بودید و بازی شهرام حقیقت‌دوست و مهدی سلوکی، ارتباط‌های بین آدم‌های داستان، گرم‌هایشان، چاقق‌زدن و خوردن‌هایشان را می‌دیدید و از همه بهتر می‌دیالوگ‌هایشان را می‌شنیدید. این همان لذتی است که در سینما فقط موقع تماشای Movie Z می‌شود، برد. در اوج فیلم، فقط انتظارات آمد و یکی، دو نفر از رفقار به دلیل خندیدن و به هم ریختن جو سالن سینما، احضار کرد، ولی وقتی رفقیم سراغ‌شان و از رفیق انتظاماتی پرسیدیم شما مگر فکر می‌کنی ژانر این فیلم چیست که نباید بخندیم؟ طرف هاج و واج نگاه‌مان کرد، جوابی نداشت و ما دوباره برگزشتیم سراغ کمدهی وحشت خودمان. بعد وقتی عنوان‌بندی پایانی ظاهر شد و همه با تمام وجود برای تشویق فیلم و سازنده‌اش، چیخ و تکف‌رزیم و هوار کشیدیم؛ تاگیان به نظر رسید در این مدت و فیلم تماشای این فیلم‌ها، چقدر بهمان فشار آمده، چقدر نیروی آزاد نشده داریم که حالا با تماشای این فیلم آزاد شده است. لذتی که از تماشای فیلم بد واقعی (فیلم بد هم واقعی و قلابی دارد آخر) می‌بریم‌را هیچ وقت نمی‌توانیم موقع تماشای یک فیلم خوب حاصل کنیم. از یک نوع و جنس دیگر است. به همین خاطر است که فیلسازی مثل کوکتین نارانتیو، تمام تلاش‌اش را به خروج می‌دهد که این لذت را به شکلی آگاهانه در مواردی بازسازی کند و راستش چون این جور فیلم ساختن، یک جور خلوص عنوان یکی از سلاطین این نوع سینما در ایران، در همان اندک زمان حضورش بر پرده، شوری آفرید که دیگر تکرار نشد. بعد از نمایش فیلم، رفته سراغ تهیه‌کننده‌اش، محمد خزاعی که دمش گرم؛ بعد همه آن سر و صداها ایستاده بودیم تا مخاطب‌های شاد و سرحال‌فیلمش را ببیند. گفتم همه گناهانش بخشیده شد، بس که بعد از ۱۰ روز، اینقدر به ملت حال داد.

۲- «شب» رسول صدرعاملی هم در حد و حدود خودش فیلم جمع و جور و خوش‌ساختی بود که کیفیت تصویر بدش خیلی بهش لطمه زد و فیلم این وسط گامی شد. صدرعاملی بازی‌های خوب را بازیگرانش گرفته (ری‌اکشن‌های شبیایی عالی است)، ایده چرخ‌اندن تخت و یکهو دیدن گنبد حرم هم خیلی خوب بود و مهارت صدرعاملی در ترکیب به جای تصاویر مستند با داستانی، اینجا هم جواب داده. او همچنان یکی از معدود کارگردان‌های است که در این سینما می‌تواند ملودرام بسازد و نمی‌دانم چرا نمی‌سازد. با این شرایطی که دیدیم، تماشای فیلم کارگردانی که دکوپاژ بلد است، کم‌کم دارد به «اتفاق» مهمی تبدیل می‌شود. درست مثل رضا کریمی که همچنان به نظر یکی از کارگردان‌های دیده‌نشده سینمای ایران است («هزاران زن مثل من» چیز به درخورد زیاد دارد)، ولی حیف که نتوانسته برای بروز استعداد‌هایش هنوز محل مناسبی پیدا کند. به دکوپاژ صحنه برخورد دیرباز و گوردوزی در «انکاس» توجه کنید. بعضی وقت‌ها ادعا و جار و جنجال، برای تماشای بی‌ادعایی یک فیلساز لازم است.

۳- وقتی دارم این ستون را می‌نویسم، هنوز برنده‌ها اعلام نشده‌اند ولی نامزدها (اگر مورد «باید در فکرهای می‌پیچد» و حضور در هیات داوران و بزرگداشت مسعود جعفری‌جوزانی را به نوعی تهیه‌کننده فیلم است، کنار بگذاریم) از همیشه بهتر انتخاب‌شده‌اند. بعد از قباچه‌ا داوری پاسمال، این بار همه چیز رو به راه‌تر و سازمان‌یافته‌تر به نظر می‌رسد. همان‌طور که باقی جشنواره، از هر سال، سازمان‌یافته‌تر بود. مشکل اصلی، انتخاب فیلم‌ها و حساب‌گری‌های فراوان در میزبانی آثار به نمایش درآمده بود که همه چیز را، چه قبل و چه در دوران جشنواره، عقب انداخت و جدول نمایش فیلم‌ها را به شکل غریبی دچار آشفتگی کرد. اما این هم که فیلم خوب (به جز آواز گنجشک‌ها) نداشتیم با کم‌داشتیم، بیشتر به فکر سینمای ایران می‌گردد تا مدیران جشنواره. بخش بین‌الملل هم که همچنان با تناقض‌های ذاتی خودش دست و پنجه نرم می‌کند و بعد است مشکلات حل شود. سینمای مطبوعات هم که یکی از بهترین و آرم‌ترین سال‌های خودش را پشت سر گذاشت. جز یکی دو مورد در روزهای اول، به حصر احترام گذاشته شد و دستور مان برای کار کردن (سوخچی یا فیلسازها یکی از همین کارهاست دیگر)، از همیشه بازتر بود. ا یک تشکر ویژه از رامتنی شهبازی، که آن سوالم درباره «آتش سبز» را با جدیت تمام قرائت کرد و باعث شد بعد از چند دهه، یک صف بندی جذاب بین دو نوع نگاه و دو نوع زندگی، من منتقد‌ها و نویسنده‌ها در

۱۰ روز و در صفحات این ویژه‌نامه اتفاق بیفتند. از زمان فکر فکم دوایی و کاوسی به این طرف![] و برای همه این جور کارها، باید فضای مناسبی فراهم شود و حیب ایل بیگی، مدیر روابط عمومی جشنواره، یکی از معدود مدیرانی است که دیده‌ام که کارش علاقه‌مند است. دلش می‌خواهد جشنواره فخر شلوغ و پررونق باشد و این عمومی نمی‌توانستیم با این کیفیت در اختیار مخاطب‌هایمان باشیم و مدیر روابط عمومی خود کارش همین است. همکارانش وحید اسطلمی و خسرو باباپور هم در این مسیر کمکش کردند. کاش ایل بیگی بماند و در خانه را باز نگه دارد.

۴- دعوا‌هایمان را تمام کنیم. «آتش سبز» به جز در یکی دو رشته فرعی، فقط برای دریافت جایزه در بخش من درآوردی «نگاه ملی» نامزد شده است. گفتم که فیلم مظهر همه چیزهایی است که با انگشت نمی‌شود نشان‌شان داد.

۵- روز ششم، فتمت جشنواره بود که یک نفر آمدنم طبقه بالا و با لگد زد توی شیشه آن کنار و شکستش. گفت هوا گرم بوده و باید این کار را می‌کرده. از آن روز به بعد، گرمای سینما مطبوعات قابل تحمل‌تر شد.

۶- و این که کم‌کم داریم خداحافظی می‌کنیم. روی هم رفته‌اش را که نگاه کنی خوش گذشت. جمع بندی بد و خوب جشنواره مال روزنامه و ستون امروز نیست. کمی وقت می‌خواهد. سراغ ایجاد دشمن جدید هم نمی‌رویم. مثلاً دیگر به این نکته اشاره نمی‌کنم که فرزاد مومنن در جلسه مطبوعاتی بعد از «جعبه موسیقی»، درباره فرانک کاپرا و کریمسمن و جریان‌های «اکستریم» و «ژانز» و «ضدژانر»، و فیلم «جدی» و فیلم «معمولی‌تر» می‌گفت. مومنن برمی‌دارد توی گفت‌وگوهای مطبوعاتی از این حرف‌ها می‌زند، جماعت خیرنگار هم گوش می‌کند و بعد همه‌اش را چاپ می‌کنند، این‌ها هم دست بردار نیست. اگر اوایل جشنواره بود، خلاصه جلسه مطبوعاتی این فیلم هم سوزه خوبی از آب درمی‌آمد. ولی ۱۰ روز تمام شده، داریم به چیزهای خوب فکر می‌کنیم. این خبر هولناک درباره «ستوری» عزیز ما و داریوش مهرجویی هم در داریم زور می‌زنیم که فراموش کنیم و اصلاً مطرحش نکنیم و همچنین این که شنیده‌ام رضا ناجی بزرگ برای «آواز گنجشک‌ها» جایزه گرفته و جایش را به امین حیایی داده و خلاصه اینکه کم‌کم داریم کش‌ها را آویزان می‌کنیم. از فردا دیگر معلوم نیست چی می‌شود. این که سر صبح قرار نیست همدیگر را ببینیم و اینکه یک چیزی از زندگی‌مان رفت که دیگر برنمی‌گردد. این جمله آخر ربطی نداشت. مال کشیش فیلم «دره من چه سرسبز بود» عالیجناب جان فورد است و همین الان به دهنم رسیده که کم‌کم نمی‌شود اگر نقلش کنم.

### ویژه‌نامه بیست و ششمین جشنواره فیلم فجر

**دبیر**: بابک غفوری آذر

**سینمای ایران**: مهدی طهاجر، سینمای جهان : محمد باغبانی
**سینما**: بهار طوسی، امیر پوریا، حسین قادری، حسین معززنی‌یا؛ **اجرا**: سردری، شهرام مگرکی، نگار باخانی
**عکس**: مهدی حسینی، میلاد پناهی
**آلبه گرافیک**: اعتماد

**دبیر**: بابک غفوری آذر
**سینمای ایران**: مهدی طهاجر، سینمای جهان : محمد باغبانی
**سینما**: بهار طوسی، امیر پوریا، حسین قادری، حسین معززنی‌یا؛ **اجرا**: سردری، شهرام مگرکی، نگار باخانی
**عکس**: مهدی حسینی، میلاد پناهی
**آلبه گرافیک**: اعتماد